

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مدیریت تحصیلات تکمیلی
پژوهشکده ادبیات

پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی

مقایسه‌ی داستان‌های مثنوی معنوی با منابع آن در دفترهای اول و دوم

استاد راهنما
دکتر پورنامداریان

استاد مشاور
دکتر رادفر

دانشجو
امید نقوی

مرداد ماه ۱۳۸۹



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مدیریت تحصیلات تکمیلی
پژوهشکده ادبیات

هیأت داوران در تاریخ ۱۳۸۹/۰۵/۱۱

پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی آقای امید نقوی

تحت عنوان

مقایسه‌ی داستان‌های مثنوی معنوی با منابع آن در دفترهای اول و دوم

را بررسی کردند و پایان‌نامه با درجه‌عالی و نمره ۲۰ به تصویب نهایی رسید.

- | | | | |
|------|----------|---------------|---|
| امضا | استاد | با مرتبه علمی | ۱. استاد راهنمای پایان‌نامه دکتر پورنامداریان |
| امضا | استاد | با مرتبه علمی | ۲. استاد مشاور پایان‌نامه دکتر رادفر |
| امضا | استادیار | با مرتبه علمی | ۳. استاد داور داخل گروه دکتر شریف زاده |

امضای مدیر گروه

ضمن ادای احترام، فروتنی و سپاس خدمت همه‌ی اساتید بزرگوارم
این پایان نامه تقدیم می‌شود به نخستین آموزگاران زندگی‌م.

پدر و مادرم.

«چکیده»

این پایان‌نامه ضمن بررسی و مقایسه‌ی ۵۸ داستان از دفتر اول و دوم مثنوی مولانا با منابع آن، میزان و نحوه‌ی تغییرات ایجاد شده در داستان‌ها را با تکیه بر عناصر داستان نویسی نوین مشخص می‌نماید.

در فصل نخست به زندگی مولانا و سرگذشت او پرداخته شده است، سپس درباره اهمیت مثنوی معنوی در ادبیات و عرفان جهان بحث شده است. در فصل بعد جلوه‌های داستان‌سرایی مولانا مطرح و بررسی شده‌اند. در فصل چهارم داستان و عناصر آن تعریف شده‌اند. در فصل پنجم و ششم داستان‌های دفتر اول و دوم با منابع آن‌ها بر اساس عناصر داستان مقایسه شده‌اند و میزان افزایش و کاهش عنصر داستانی مورد بحث در آن‌ها مشخص شده است. در فصل آخر نیز پژوهنده به جمع بندی بررسی‌ها و نتایج پژوهش پرداخته و میزان افزایش و کاهش تک تک عناصر داستانی در کل ۵۸ داستان مورد بررسی قرار داده علت این امر را مورد بحث قرار داده است.

کلمات کلیدی: مولانا جلال الدین محمد مولوی - داستان - ادبیات - مقایسه - منابع.

هدف‌های پژوهش انجام شده را می‌توان به اختصار به این صورت بیان نمود:

- ۱- شناخت بهتر و دقیق‌تر از شیوه‌های داستان پردازی مولوی
- ۲- شناخت مقایسه‌ای میزان و نحوه‌ی تغییرات ایجاد شده در داستان‌ها
- ۳- شناخت علت تصرف مولوی در داستان‌ها بر مبنای نیتی که قصد بیان آن را دارد.
- ۴- شناخت بهتر هنر مولوی در جلب مخاطب و رعایت بلاغت در ادبیات تعلیمی.

«فهرست مطالب»

صفحه	عنوان
۱۵.....	فصل نخست: نظری بر زندگی مولانا.....
۲۱.....	فصل دوّم: مثنوی معنوی بزرگترین اثر عرفانی بشریت.....
۲۶.....	فصل سوم: داستان‌سرایی مولانا.....
۲۹.....	فصل چهارم: داستان و عناصر آن.....
۴۲.....	فصل پنجم: مقایسه‌ی داستان‌های دفتر اوّل با منابع آن‌ها.....
۱۳۵.....	فصل ششم: مقایسه‌ی داستان‌های دفتر دوّم و منابع آن‌ها.....
۲۶۸.....	فصل هفتم: جمع‌بندی بررسی‌ها و نتایج پژوهش.....
۳۰۷.....	منابع و مآخذ.....

«فهرست نمودارها»

صفحه	عنوان
۲۶۹.....	تغییر داستان‌ها.....
۲۷۰.....	میزان تغییر عناصر داستانی در ۵۸ داستان و خطّ میانگین.....
۲۷۲.....	درصد تغییر در پیرنگ داستان‌ها.....
۲۷۳.....	نحوه‌ی تغییر در پیرنگ داستان‌ها.....
۲۷۵.....	میزان تغییر در شخصیت و شخصیت پردازی‌های داستان‌ها.....
۲۷۶.....	میزان تأثیر تغییرات ایجاد شده در کیفیت شخصیت پردازی‌ها.....
۲۷۸.....	درصد تغییرات در درونمایه‌ی داستان‌ها.....
۲۷۹.....	درصد تغییرات اساسی در درونمایه‌ها به تغییرات شکلی.....
۲۸۰.....	اختصاص درونمایه‌های داستان‌ها به زمینه‌های مختلف، در مآخذ.....
۲۸۱.....	اختصاص درونمایه‌های داستان‌ها به زمینه‌های مختلف.....
۲۸۲.....	مقایسه‌ی درونمایه داستان‌های مأخذ با روایت مولانا از آن‌ها.....
۲۸۴.....	درصد تغییر در موضوعات داستان‌ها.....
۲۸۵.....	درصد موضوعات مختلف در مآخذ داستان‌ها.....
۲۸۶.....	درصد موضوعات مختلف در روایت مولانا از داستان‌ها.....

- ۲۸۷.....مقایسه‌ی موضوعات مختلف در روایت مولانا و داستان‌های مأخذ.....
- ۲۸۸.....نمودار کیفی تغییرات موضوع.....
- ۲۹۰.....درصد زاویه‌ی دید درونی و بیرونی در مأخذ داستان‌ها.....
- ۲۹۱.....میزان تغییرات زاویه‌ی دید.....
- ۲۹۲.....کیفیت تغییر در زاویه‌ی دید.....
- ۲۹۳.....درصد زاویه‌ی دید درونی و بیرونی در روایت مولانا.....
- ۲۹۴.....مقایسه‌ی زاویه‌ی دید مورد استفاده‌ی مولانا و مأخذ داستان‌ها.....
- ۲۹۶.....درصد تغییر در صحنه پردازی‌ها.....
- ۲۹۷.....کیفیت تغییر در عنصر صحنه پردازی.....
- ۲۹۹.....درصد داستان‌های دارای تغییر در گفت‌وگو.....
- ۳۰۰.....داستان‌هایی که در روایت مولانا گفت‌وگوی آن‌ها افزایش یافته.....
- ۳۰۱.....درصد افزایش و کاهش گفت‌وگوها.....
- ۳۰۳.....درصد داستان‌های دارای تغییر در لحن.....
- ۳۰۴.....درصد لحن‌های مختلف در داستان‌های مأخذ.....
- ۳۰۵.....درصد لحن‌های مختلف در داستان‌های مثنوی.....
- ۳۰۶.....مقایسه‌ی لحن‌های مختلف در داستان‌های مأخذ و مثنوی معنوی.....



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مدیریت تحصیلات تکمیلی
پژوهشکده ادبیات

پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی

مقایسه‌ی داستان‌های مثنوی معنوی با منابع آن در دفترهای اول و دوم

استاد راهنما
دکتر تقی پورنامداریان

استاد مشاور
دکتر ابوالقاسم رادفر

پژوهشگر
امید نقوی

خرداد ماه ۱۳۸۹

«فصل نخست»

نظری بر زندگی مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی

نام مولانا بنا بر قول اغلب تذکره نویسان محمد و لقب او جلال الدین است و تمامی مورخان از او با این نام و لقب نام برده‌اند. وی به القاب خداوندگار، مولانا و مولوی در میان پارسی زبانان و به نام رومی در میان غربیان شهرت یافته است. همچنین از دیگر القاب حضرت مولانا: ملای رومی و مولوی رومی است. «لقب مولوی ظاهراً باید از روی عنوان دیگر یعنی مولاناء روم گرفته شده باشد» (فروزانفر، ۱۳۵۴: ۴) عده‌ای «خاموش» را تخلّص شعری مولانا می‌دانند که قدم‌علی سرامی در مقاله‌ای گفته است که «تخلص مولانا به هیچ وجه خاموش نمی‌تواند بود» (مولانا پژوهی، سرامی، ۱۳۸۶: ج ۲، ص ۵) محل تولد مولانا شهر بلخ و ولادتش در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری قمری اتفاق افتاده و علت شهرت او به رومی و مولانای روم همان طول اقامت وی در شهر قونیه بوده است، لیکن «خود وی همواره خویش را از مردم خراسان شمرده» (فروزانفر، ۱۳۵۴: ۵) و اهل شهر خود را دوست می‌داشته و از یاد آنان فارغ نبوده است.

برخی از تذکره نویسان در زندگی‌نامه مولانا گفته‌اند که از جانب پدر به خلیفه‌ی اول، ابوبکر، می‌رسد (شجره، ۱۳۱۶: ۱۲) که جای تردید است. پدر مولانا محمد بن حسین خطیبی (۵۴۳-۶۲۸) است، که به بهاء الدین ولد معروف شده و او را سلطان العلماء لقب داده‌اند. «بها ولد از اکابر صوفیان بود. خرقة او به روایت افلاکی به احمد غزالی می‌پیوست.» (فروزانفر، ۱۳۵۴: ۸) او اهل کشف و ذوق بود و عالمی کامل، که در همه علوم و فنون به استادی رسیده بود. بها ولد به سر منبر «به حکما و فلاسفه بد

مقایسه داستان‌های مثنوی معنوی با منابع آن

میگفت و آنان را مبتدع می‌خواند.» (فروزانفر، ۱۳۵۴: ۹) وی به این صورت در حقیقت فخررازی و خوارزمشاه را مبتدع و بیرون از قلمرو شریعت خوانده بود و می‌توان این امر را از دلایل مهاجرتش از بلخ دانست. لیکن آنگونه که از شواهد بر می‌آید دلیل اصلی عزیمت او به سوی غرب، بیم حمله‌ی تاتار بوده است.

بهاء ولد به قصد حج از بلخ بیرون آمد و هنگامی که به نیشابور رسید با شیخ فرید الدین عطار، عارف و شاعر نامدار آن روزگار (۵۵۳-۶۲۷) دیدار کرد و شیخ عطار کتاب اسرارنامه را به عنوان هدیه به مولانا جلال الدین داد، که بر روی ذهن و زبان مولانا تأثیری شگرف گذاشت و بعدها تأثر مولانا از عطار به وضوح در اشعارش مشاهده شد.

اگر این سفر در حدود سال ۶۱۸ اتفاق افتاده باشد در آن زمان مولوی سیزده یا چهارده ساله بوده است. بهاء ولد بر سر راه مکه ابتدا به بغداد و سپس به حج رفت و پس از گزاردن حج به شام رهسپار شد و از آنجا به ارزنجان رفت و احتمالاً حدود هفت سالی آنجا اقامت داشت. در همان جا مولانا در سن هجده سالگی با گوهرخاتون ازدواج کرد و دو فرزند او بهاء الدین و علاء الدین هر دو در همین شهر و ظاهراً به فاصله دو سال متولد شده‌اند.

چون بهاء ولد در سال ۶۲۸ ه. ق. سر در حجاب خاک کشید، «مولانا که در آن هنگام بیست و چهار ساله بود به وصیت پدر، بر جای پدر نشست و به وعظ و ارشاد پرداخت.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۶ و ۷) در آن زمان زبان اهل دیوان و علمای صوفیه و شعرا و مورخان و بزرگان شهر زبان فارسی بود و «مولانا به زبان فارسی به درس و وعظ می‌پرداخت و جلسه درس او شور خاصی داشت.» (ریاضی، ۱۳۸۵: ۱۴)

مولانا یک سال به همین ترتیب به ارشاد پرداخت تا اینکه سید برهان الدین محقق ترمذی (متوفی ۶۳۸) که از مریدان پدرش بود برای دیدار بهاء ولد به قونیه آمد ولی متوجه شد که بهاء ولد یک سال پیش قالب تهی کرده است. وقتی سید نتوانست به دیدار سلطان العلماء نائل شود رو به مولانا کرد و «گفت: تو در عالم شریعت و فتوی جانشین پدر شدی اما در باطن هم علومی است که از وی به من رسیده است. این معانی از من بیاموز تا خلف صدق پدر شوی.» (زمانی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۲۳)

اما سر فصل تاریخ زندگانی مولانا، دیدار با شمس الدین تبریزی در حدود ۴۰ سالگی بود. شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد (۵۸۲-۶۴۵) از مردم تبریز بود، «شوریده‌ای از شوریدگان عالم و از آن رندان عالم سوز بود که خشت زیر سر و بر تارک نه اختر پای دارند و در هر هزاره‌ای یا سده ای یکی از ایشان ممکن است ظهور کند. وی از ستون‌های استوار معارف انسانی است که دست‌کم در عرصه تمدن اسلامی کسی به عظمت او نیامده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۱۱)

مولانا شمس را «پیغمبر عشق» می‌خواند. (سروش، ۱۳۷۹: ۱۰۸) لقبی که به راستی سزاوار این مرد بزرگ است. شمس تبریزی از خاندان «کیا بزرگ اسمعیلیه» است. (سنگلجی، ۱۳۳۷: ۹۴) راجع به این مرد نیکلسون می‌گوید «یک شخص خارق‌العاده که در لباس سیاهی پیچیده شده بود و وجودش چند صباحی درخشید و با کمال حسرت و اندوه و با حالتی تأثر انگیز مخفی گردید.» (شجره، ۱۳۱۶: ۲۲)

چگونگی دیدار شمس با مولانا را به اختلاف نوشته‌اند. گویند:

«هنگامی که مولانا از مدرسه خارج می‌شود، مردی ناشناس در لباس تاجران در برابرش ظاهر می‌شود و می‌پرسد: محمد (ص) برتر بود یا بایزید بسطامی؟

مولانا با همان غرور استادی گفت: محمد (ص) خاتم پیامبران است، بایزید را با او چه نسبت؟! آن ناشناس می‌گوید پس چرا رسول "ماعرناک" گفت و بایزید "سبحانی ما اعظم شأنی". مولانا جواب می‌دهد که بایزید تنگ حوصله بود و به یک جرعه عربده کرد و محمد (ص) دریانوش بود.» (ریاضی، ۱۳۸۵: ۱۵)

یا در روایتی دیگر از دیدار آن دو می‌گویند:

«روزی بر حسب معمول مولانا در سرای خود نشسته و اشتغال به تعلیم داشت، مردی درآمد و سلام گفت و با ادب تمام در کنجی بنشست. آنگاه به کتابی چند که در پیش روی او بود اشاره کرد و پرسید این چیست. مولانا از این سوال بی‌جا آزرده‌خاطر پاسخ داد: تو ندانی. لیکن هنوز لب فرو نبسته بود که آتشی در کتاب‌ها گرفت، مولانا پرسید: این چیست؟ چون به تازه وارد نگریست او نیز در پاسخ گفت: تو ندانی. (اقبال، ۱۳۷۵: ۹۸)

و پس از این است که مولانا با اسطوره تاریخ عرفان آشنا می‌شود.

مقایسه داستان‌های مثنوی معنوی با منابع آن

شمس در تاریخ بیست و هفت جمادی الاخر سال ۶۴۲ به قونیه وارد شده است. مدت اقامت شمس در قونیه تا وقتی که مولانا را منقلب کرد مشخص نیست و از سوی دیگر می‌دانیم که شمس در ۲۱ شوال ۶۴۳ از قونیه رفته است. پس مدت دیدار آن دو در مرحله اول از ۱۶ ماه تجاوز نمی‌کند.

شمس آنچنان تأثیر ژرفی بر مولانا گذاشت که مولانا را از زاهدی سجاده نشین به عارفی ترانه‌گو بدل کرد. «مولانا تا وقتی عاشق شمس تبریزی نشده بود هرگز سماع نکرده بود» (احمد سپهسالار، ۱۳۲۹: ۶۵) او یک واعظ و خطیب برجسته بود که شاگردانش همواره به دیده جلال و بزرگی در وی نگریسته بودند ولی بعد از آشنایی‌اش با شمس در کوچه‌ها به رقص و دست افشانی می‌پرداخت. مولانا به همانندی با شمس رسیده بود «این همانندی مولانا با شمس (یعنی دست یافتن او به حالت روحی شمس) فرایندی پیچیده بود.» (آراسته، ۱۳۸۰: ۴۵) که درک عوام از دریافتن آن عاجز بود و ناچار مورد طعنه و حسد بسیاری از شاگردان و اطرافیان مولانا قرار گرفت و حتی موجب شد شمس مولانا را ترک گوید.

علت رفتن شمس از قونیه به دمشق به درستی معلوم نیست؛ اما پیداست که تغییر حال مولانا که از نظر مردم قونیه امری ناپسند بود؛ یکی از عوامل اصلی بوده است. و شمس نتوانسته است ملامت اهل زمانه را تحمل کند و در آن حال که او را جادوگر و ساحر می‌دانسته‌اند جان‌ش در خطر بوده است؛ بدین سبب از قونیه به دمشق پناه می‌برد

با غیبت شمس، مولانا در آتش هجر او بی‌قرار و ناآرام می‌شود و از آن پس دیگر به کسی التفات نمی‌کند.

مولانا پس از یک ماه خبر می‌یابد که شمس در دمشق است. نامه‌ها و پیام‌های بسیاری برای او روانه می‌کند و سپس فرزند خود، سلطان ولد را به جستجوی شمس به دمشق می‌فرستد. سرانجام پس از ۱۵ ماه در سال ۶۴۴، شمس به قونیه بازگشت. اما باز هم همان عوامل پیشین باعث شد شمس در سال ۶۴۵ از قونیه غایب شود و دیگر هرگز پیدا نشود. مولانا پس از جستجوی بسیار سر به شیدایی برآورد و زمام اختیار از دست داد. بخش اعظم دیوان شمس اثر این شیدایی است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۱۳)

پس از غیبت شمس، صلاح الدین زرکوب مورد عنایت و توجه مولانا قرار گرفت. «از بیش از ۷۰ غزلی که مولانا به نام صلاح الدین زرکوب موشح کرده است شور و شیدایی مولانا در قبال صلاح الدین را بخوبی نشان می‌دهد. مدت ارادت و شیفتگی این دو، ده سال به طول می‌انجامد و با مرگ صلاح الدین در ۶۵۷ این مضراب دیگر تار مولانا از نواختن باز می‌ماند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۲۲) شیخ صلاح الدین زرکوب در قونیه و در جوار بهاءولد مدفون است. (زمانی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۳۳)

پس از درگذشت صلاح الدین زرکوب، حسام الدین حسن بن محمد بن حسن ارموی (متوفی ۶۸۴) که او را چلبی (برابر سیدی، سرور من) می‌خوانده‌اند مورد توجه بیش از حد مولانا قرار گرفت. تا حدی که «محرک اصلی مولانا در سرودن مثنوی شد و یکی از بزرگ‌ترین آثار اندیشه بشری مدیون خواهش اوست.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۲۴) حسام الدین چلبی معروف به اخی ترک از اکابر عرفا و اعظم صوفیه و مرید صادق مولانا بود. «علاقه‌ی مولانا به حسام الدین او را نزد مریدان محبوب و مورد تکریم می‌کرد. آنها «هر روز بیش از پیش مجذوب و مفتون او می‌شدند.» (زرین کوب، بی تا: ۲۱۹) پس از وفات صلاح الدین زرکوب، مولانا حسام الدین چلبی را به جانشینی و شیخی خانقاه برگزید و پس از وفات مولانا نیز او جانشین مولانا گشت. «عشق حسام الدین به مولانا به حدی بود که یک بار از وی اجازه خواست تا مذهب شافعی را رها کند و به مذهب حنفی که مذهب اجدادی مولانا بود درآید. (زرین کوب، بی تا: ۲۳۰) در غزلیات مولانا حدود بیست غزل با تخلص حسام الدین یا چلبی دیده می‌شود. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۲۵)

سرانجام مولوی روز یکشنبه پنجم جمادی الاخر سال ۶۷۲ وقتی که آفتاب زرد می‌گشت پرتو عنایت از پیکر جسمانی برگرفت و از این جهان نقل فرمود. مرگ او به دنبال بیماری ناگهانی بود که طبیبان از علاج آن باز ماندند و این بیماری عاقبت او را از بستگی به جسم رهانید.

اهل قونیه از خرد و بزرگ بر جنازه مولانا حاضر شدند و عیسویان و یهودیان نیز که صلح جویی و نیک خواهی وی را آزموده بودند به همدردی اهل اسلام شیون و فغان می‌کردند.

شیخ صدرالدین قونوی بر جنازه مولانا نماز خواند و او را در تربت مبارک مدفون ساختند. بعد از وفات مولانا چند تن از ارباب مکتب و ارادتمندان او بنایی بر سر تربتش ساختند که به «قبه‌ی

مقایسه داستان‌های مثنوی معنوی با منابع آن

خضرا» شهرت دارد و همیشه جمعی مثنوی خوان و قاری بر سر تربت او بوده‌اند. «پس از درگذشت مولانا شهر قونیه به حالت تعطیل در آمد و تمام مردم تا چهل روز به عزاداری پرداختند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۳۴)

و اینگونه عمر اسطوره عرفان و ادبیات زبان فارسی به پایان رسید. در حالی که او در آثار بی‌بدیش جاودانه است.

«فصل دوم»

مثنوی معنوی بزرگترین اثر عرفانی بشریت

کتاب مثنوی معنوی را به حق می‌توان یکی از مهمترین کتب عرفانی- اخلاقی در زبان فارسی و شاید همه زبان‌ها دانست. دانشمندان بزرگی در سراسر جهان، عظمت این کتاب را ستوده و در بیان ارزش‌های عرفانی و انسانی آن قلم‌فرسایی کرده‌اند.

انتخاب یک سال از سوی سازمان ملل متحد به عنوان سال مولانا نشانگر عظمت جایگاه این شاعر بزرگ پارسی زبان در سطح جهان است. لذا بایسته است، که ما پارسی‌زبانان بیش از دیگران این میراث گرانبقدر را پاس بداریم و در راستای معرفی آن به جهانیان گام برداریم.

در این زمینه انجام پژوهش‌های مختلف در جنبه‌های گوناگون ادبی و عرفانی و اخلاقی این کتاب گرانبقدر، به خصوص توسط ما ایرانیان که میراث‌دار زبان فارسی و داعیه‌دار اعتلای آن در جهان هستیم، بیش‌تر لازم به نظر می‌رسد.

در خصوص کتاب شریف مثنوی باید گفت از هنگامی که مولانا به سرودن مثنوی شریف پرداخته است کلمه‌ی **مثنوی** - که نام یکی از قالب‌های شعر فارسی است - عَلَم بِالْعَلْبَه شده است برای این کتاب. مثنوی کتابی است تعلیمی و درسی در زمینه عرفان و اصول تصوف و اخلاق و معارف. این اثر شریف اقیانوسی است که می‌توان در آن به انواع گوه‌رهای معنوی دست یافت.

مقایسه داستان‌های مثنوی معنوی با منابع آن

«مثنوی معنوی حضرت مولانا بزرگترین حماسه‌ی روحانی بشریت است که خداوند برای جاودانه کردن فرهنگ ایرانی آن را به زبان پارسی هدیه کرده است. مثنوی یکی از بزرگ‌ترین یادگارهای نبوغ بشری است و کتابی است که هرچه بیشتر خوانده شود تازگی‌های بیشتری از خود نشان می‌دهد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۳۸)

اندیشه‌های الهامی نو و تازه، شهودی بودن، جامعیت، خلق داستان‌هایی شگرف با استفاده از معانی فلسفی و کلامی، عرفانی، مذهبی و روانشناختی از ویژگی‌های منحصر به فرد مثنوی مولانا است که آن را از همه کتاب‌های مشابه‌اش متمایز می‌نماید (ریاضی، ۱۳۸۵: ۲۱)

با آنکه پیش از مثنوی مولانا چند مثنوی گرانقدر همچون *منطق‌الطیر عطار* و *حدیقه سنایی* در زمینه عرفان نگاشته شده بود؛ اما مثنوی معنوی مولانا توانست همه‌ی آن‌ها را تحت تاثیر قرار دهد و خود به تنهایی در صدر این‌گونه کتاب‌ها قرار گیرد. از ویژگی‌های منحصر به فرد مثنوی آن است که نه آغاز آن به شیوه دیگر کتاب‌ها است و نه پایان آن. مولانا گویی به عمد قصد داشته است کتابی متفاوت بیافریند. داستان‌های تودرتوی مثنوی انسان را چنان در خود غرق می‌کند که ساعت‌ها مطالعه‌ی آن نیز کمتر انسان را دچار خستگی می‌کند. مثنوی از لحاظ صورت و فرم نیز جزو آثار قوی در زبان فارسی به شمار می‌آید. این کتاب با ساختاری پیچیده و سیال، مانند اقیانوسی گاه بسیار آرام و گاه پر از تلاطم می‌گردد. «بوطیقای روایت و قصه پیوسته در آن شکل عوض می‌کند و مثل رودخانه هر لحظه به شکلی در می‌آید.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۳۸ و ۳۹)

در داستان‌های مثنوی نباید به دنبال مدارک تاریخی باشیم. مولانا داستان‌ها را خود خلق می‌کند آن‌ها را دگرگون می‌سازد و به شکل دلخواه در می‌آورد. داستان‌های مثنوی را باید با توجه به پیام آن‌ها مطالعه نمود. آن‌ها که در مثنوی به دنبال شواهد تاریخی می‌گردند سخت به بیراهه می‌روند. در مثنوی معنوی نسبت گرای، ذهنیت گرای، واقع‌گرایی، عقل‌گرایی، احساس و شهودگرایی هر کدام جای خود را دارند. مثنوی شرح انسان کامل و معرفت به اوست.

مولانا از مجموعه‌ی آموخته‌ها و یافته‌های ذهنی خود، در سنی حدود ۶۰ سالگی، از فقه و اصول، شعر متقدمان و مثل‌های عامیانه گرفته تا معانی ژرف عرفانی بهترین بهره را می‌برد و اثری فراگیر خلق می‌کند که مورد پسند عالم و عامی قرار می‌گیرد.

مثنوی کتابی نیست که تابع فصل بندی‌های سنتی و قالبی باشد. بلکه بیشتر تابع اسلوب قرآنی است و بر پایه‌ی تداعی، استوار شده است. مولانا ضمن بحث در نکته‌ای به یاد واقعه‌ای مشهور می‌افتد و در آن باره بحث می‌کند و حکایت در حکایت می‌آورد. تکرار در مثنوی بسیار دیده می‌شود ولی هر کدام حاوی نکات تازه و نغزی است که تابع همان اسلوب قرآنی است.

مثنوی کتابی است که برای هر قشری از جامعه حرفی برای گفتن دارد. این کتاب شریف «سه نوع مخاطب دارد: عام، خاص و اخص.» (زمانی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۴۱) در مثنوی شکل ظاهری قصه‌ها برای مخاطبان عام بیان شده‌اند، که اغلب در جلسات مثنوی‌خوانی در کوی و برزن به آن‌ها پرداخته می‌شود. مطالبی که مولانا با یاران دمساز خود در خلوت گفته است در گروه دوم جای می‌گیرد، این‌ها نکات عرفانی هستند که بیشتر اهل علم و عرفان آن‌ها را درک کرده و بهره می‌برند؛ و آنچه مخاطبان اخص دارد نوعی حدیث نفس است که مولانا در حالت جذب و یا در مراقبه و استغراق سروده است. این مطالب را شاید تنها بزرگان طریقت و پیران راه سیر و سلوک به درستی درک می‌کنند و از نکات آن استفاده می‌برند.

در مثنوی بسیار مشاهده می‌شود که گاهی بیتی از ابیات بیان شده توسط مولانا مورد سوال قرار می‌گیرد و خود او به شرح و تفسیر آن بیت و آن مفهوم عرفانی، اخلاقی یا فلسفی می‌پردازد. به همین لحاظ می‌توان گفت نخستین شارح مثنوی خود مولانا بوده است. همچنین با توجه به قرآن‌گونه بودن مثنوی می‌توان گفت ابیات مثنوی خود در بسیاری از موارد مفسر خود است.

افلاکی نوشته است که حُسام الدین از مولانا درخواست کرد تا مولانا مثنوی در وزن منطق الطیر عطار و به اسلوب حدیقه‌ی سنایی بسراید تا در میان عالمیان یادگاری بماند. در همین حال مولانا از سر دستار مبارک خود هژده بیت آغازین مثنوی را که با

از جدایی‌ها حکایت می‌کند

بشنو این نی چون شکایت می‌کند

آغاز می‌شود تا آنجا که:

پس سخن کوتاه باید و السلام

در نیابد حال پخته هیچ خام

مقایسه داستان‌های مثنوی معنوی با منابع آن

بیرون آورد و به حسام اللّٰهین داد و فرمود که «پیش از آنک از ضمیر مبارک شما این ادعیه سرزند و طبیعت تقاضا کند آن عالم الغیب و الشّهاده در دلم این معانی را القا کرده بود که این نوع کتابی منظوم گفته آید... همچنان حضرت خداوندگار از جاذبه آن سلطان احرار شور و بی‌قراری را از سر گرفت. همچنان اتفاق افتادی که از اول شب تا مطلع الفجر متوالی املای می‌کرد و حضرت حسام اللّٰهین چلبی می‌نِشست و مجموعِ نِشسته را به آواز خوب بلند بر حضرت مولانا می‌خواند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۳۹ و ۴۰) از آن پس مولانا پیوسته مثنوی می‌گفت: در حال سماع، حمّام، نشسته، ایستاده و... شاید به همین علّت است که مثنوی نشانگر احوال گوناگون مولانا و حتّیّ زمان مولانا است.

بی‌گمان درخشان‌ترین کار حسام اللّٰهین این بود که توانست مولانا را که غرق در عالم ملکوت خود شده بود و پس از شمس چیزی جز او، که همان عشق بود نمی‌دید، از عالم جاذبه و استغراق محض به‌درآورد و او را متوجّه این عالم کرد، تا معارف و تجربه‌های باطنی او که به اوج پختگی و کمال رسیده بودند به ظهور رسیده و عالم بشریت را تا ابد از فروغ خود روشنایی بخشند. مولانا خود نیز نقش حسام اللّٰهین را در ترغیب و تشویقش به سرودن مثنوی در نظر داشته و به آن اشاره کرده است و در چند جا از کتاب مثنوی با نام حسامی‌نامه یاد می‌کند.

گشت از جذب چو تو علامه‌ای در جهان، گردان حسامی‌نامه‌ای

پس از دفتر اول، گویا، همسر حسام اللّٰهین در گذشته و این واقعه فترتی در زندگی او و نیز در سرودن مثنوی به‌وجود آورده است. او پس از دو سال، بار دیگر شوق دیرینه را بازیافته و از مولانا خواستار ادامه‌ی مثنوی شده است و بعد از این تا ماه‌های آخر عمر مولانا این شیوه ادامه یافته است.

آغاز سرودن مثنوی در فاصله ۶۵۷ تا ۶۶۰ بوده است و ادامه مجلد دوم از سال ۶۶۲ آغاز شده و تا پایان عمر مولانا یعنی سال ۶۷۲ ادامه یافته است و «گویا مولانا به عمد داستان شاهزادگان را ناتمام رها کرده تا مثنوی تا همیشه گشوده باقی بماند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۴۰) اینگونه است که امروزه نیز در جای جای ایران و شاید در بسیاری از نقاط

جهان جلسات مثنوی‌خوانی پس از گذشت قرن‌ها از سرودن آن همچنان با شور و حرارت برگزار می‌گردد و مردم، دانشمندان و حتی علمای دینی و فقها از آن بهره‌ها می‌برند.

«فصل سوم»

داستان‌سرایی مولانا

بی‌شک بحث درباره داستان‌سرایی مولانا یکی از مهمترین مباحث در آشنایی با مثنوی و شناخت بیشتر شخصیت هنری مولانا است. حجم عمده مثنوی مولانا به نقل داستان اختصاص داده شده و مولانا پیچیده‌ترین و مهم‌ترین مسائل علمی و عرفانی عالم اسلام، در آن روزگار را در قالب داستان مطرح کرده است. از این رو آشنایی با این بخش از کار مولانا می‌تواند عنصر عمده‌ای در مباحث مثنوی‌شناسی باشد.

«اگرچه قصه‌ها جز دورنمایی محدود از این آفاق بی‌انتهای مثنوی را نشان نمی‌دهد» (زرین‌کوب، ۱۳۶۶: ۱۰) لیکن آشنایی با همین دورنمای محدود است، که دریچه آشنایی با عمیق‌ترین مفاهیم عرفانی است.

همانگونه که ذکر شد؛ مثنوی «کتابی تعلیمی و درسی، در زمینه عرفان و اصول تصوف و اخلاق و معارف» (زمانی، ۱۳۸۷: ۳۹) است که به‌خودی‌خود نباید خواندن آن جز برای پژوهشگران عرفان و تصوف یا دانشجویان و دانشمندان ادبیات فارسی جذاب باشد. پس رمز این همه‌گیری و محبوبیت فوق‌العاده در میان عام و خاص چیست؟ چه چیزی باعث گردیده جلسات مثنوی‌خوانی در اقصی نقاط ایران و حتی جهان شکل بگیرد و مردم از هر صنف و دسته‌ای از آن لذت ببرند. بیشک «از جمله علل جاذبه‌ی مثنوی را می‌توان در ظرایف شیوه‌ی مولوی در داستان‌پردازی دانست» (پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۲۷۴)

از امتیازات مهم کتاب *مثنوی*، جریان قصه‌سرایی در سراسر *مثنوی* است که گویا این کتاب مهم را بدون اینکه ارزش و اعتبار آن کاسته شود به کتاب داستان تبدیل کرده است. (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۲)

«کتابی که طرح خلاف عادت آن در طرح حکایات و اندیشه‌ها و شیوه‌ی داستان‌پردازی و توصیف شخصیت‌ها، به اندازه‌ای طرفه و جذاب و در زمان خود بدیع است که *مثنوی* را تبدیل به یکی از دلکش‌ترین کتاب‌ها برای خواص و عوام کرده است.» (پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۲۵۵)

داستان‌های *مثنوی* خود یک جهان ناشناخته از مباحث ادبی است که به نظر می‌آید باید بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد. این داستان‌ها از نظر محتوا، موضوع و روح حاکم بر آن‌ها، انواع گوناگونی می‌یابند اما عمدتاً حول محور قصه‌های عارفانه، حکمی قرآنی و تمثیلی می‌گردند.

این داستان‌ها اگرچه هرکدام دنیایی و فضایی خاص دارند اما در کل با «رشته‌ای نامرئی» (زرین‌کوب، ۱۳۶۶: ۱۲) به یکدیگر پیوند دارند. داستان‌ها به نحوی در هم تنیده و یک‌پارچه جلوه می‌کنند که گویی جایگاه لم‌یتغیر آن‌ها همین جایی است که آمده‌اند و هرگونه دست بردن در آن‌ها می‌تواند به مفهوم یا ساختار مورد نظر مولانا لطمه وارد نماید. «مولانا در واقع می‌خواهد با قصه حالت تردید را در صحت حرف‌های خود از مخاطب بزداید.» (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۲)

قلیانات روحی مولانا در داستان‌ها به خوبی قابل مشاهده است. داستان‌های *مثنوی* نموداری از روح نا آرام سراینده‌ی خود است. در *مثنوی* آنچه در نگاه نخستین چشمگیر می‌نماید، امواج قصه‌ها و اندیشه‌هایی است که در پس یکدیگر می‌آیند و درهم فرو می‌روند و از هم می‌گریزند و دیدار و رفتاری دریاوار به *مثنوی* می‌بخشند. (پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۲۶۱ و ۲۶۲) تا در نهایت نمایان‌گر دریای وجودی انسانی باشند که مرواریدهای اعماق ژرف خود را اینگونه در دست‌رس طالبان عاشق قرار می‌دهد. «مولوی با ایجاد تأخیر در داستان‌های خود حالت تعلیق را افزایش داده است.» (مشرف، ۱۳۸۶: ۲۰۱) داستان‌های *مثنوی* با آنکه به زبان مردم سروده شده است و از این لحاظ می‌توان *مثنوی* را یکی از ساده‌ترین متون در نوع خود دانست اما مفاهیم بلند عرفانی و تعلیق‌ها و آشنایی‌زدایی‌های مولانا باعث شده است خواننده و پژوهنده خود را در «فضایی مقدّس و رازآمیز» (پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۲۶۱) ببیند که چاره‌ای جز تعظیم در برابر عظمت آن نداشته باشد.

مولانا در تحت تأثیر قرار دادن مخاطب در داستان‌های خود استاد است. مولانا اغلب تغییراتی در داستان‌ها ایجاد می‌کند تا مخاطب را با خود همراه کند و از خستگی و کسالت او جلوگیری